

سلیمان لایق

لندی ها : الگوی جهانی پشتون

افغانستان کشوری است دارای بنیاد کهن فرهنگی، موقعیت آن طوری است که از روزگاران دور در محل تقاطع فرهنگهای اقوام و ملل گوناگون که تاریخ متلاطم و توفانی داشته اند، قرار گرفته است.

وقوع افغانستان بر سر راه هندوستان افسانوی که به خاطر ثروت و غنای مادی و معنویش همواره مورد چشم داشت مهاجمان و جهانگشیان بوده این کشور را طی قرون متمادی در معرض هجوم پیاپی بیگانگان قرار داده است. از سوی دیگر راه های ارتباط تجارتي آسیای خاوری و باختری، شمالی و جنوبی که محل گره گاه کوهستانی آسیای مرکزی را در گرده های هندو کش عبور می کرده، افغانستان را در قرن های متمادی با حوزه های فرهنگی مختلف اتصال داده است. مزید بر این پیروزی های غرور آفرین و شکست های خونین، مهاجرت های پی در پی و تنوع آب و هوا و عوامل دیگر طبیعی و اجتماعی، موجب تلاقی شگفت انگیز فرهنگهای خودی و بیگانه درین کشور شده است.

مردم افغانستان بنابر گوناگونی قومی و عشیروی و مشخصات دیگر به زبان ها و لهجه های مختلف صحبت میکنند. فرهنگهای مختلف را از جوامع و ملل گوناگون انتقال داده، باهم آمیخته و از آن ها

SPINTA

فرهنگ والا و ارزشمندی ایجاد کرده اند. اقوام برادر ساکن در افغانستان این فرهنگ مشترک بافت خورده از رنگها و عطرها و آوازه‌های مختلف را فرهنگ افغانی می نامند. یکی از بخش های غنی فرهنگ افغانی فلکلور آن است.

وقتی درباره فلکلور یک جامعه سخن می رود مراد آن است که در مورد اساطیر، رسوم، خرافات، سنن، ضرب المثل ها، جیستان ها، افسانه ها، بازی های قدیمی، ترانه ها، سرودهای شفاهی و غیره که مبین زندگی، تفکر، تلقی ها و احساسات واقعی یک جامعه می باشد حرف رانده میشود. مردمان و جوامع کهن تر به تناسب مردمان و جوامع جوانتر از لحاظ داشتن اعتقاد های عامیانه و خرافات غنی تر اند، به خصوص مردمانی که به نژادها و ملل دیگر آمیزش بیشتر داشته و در نتیجه عنعنات، افکار، اخلاق، و خرافات ایشان را جذب کرده اند.

از سوی دیگر افغانستان او نظر ساختمان طبیعی اراضی در بعضی نقاط، دارای چنان سرزمین های منزوی شده می باشد که از کوه های بلند احاطه شده و در وادی ها و دره های عمیق از مناطق همجوار منقطع گردیده است. اقوام ساکن این اراضی، بنابر عدم امکان آمیزش با همجواران و پیچیدگی در خود، جزائر جداگانه فرهنگی را تشکیل داده اند. گره گاه های هندو کش پیرامون دهلیز و اخان که باز مانده های قبائل آریایی و یونانو باختری دامنه های پامیر را در خود پیچیده است و همچنان دره های افسانوی بلوریانا (کامدیش، وایگل، واما و نورستان غربی) در شمار این جزائر اند. این مناطق به علت وجود طبیعت خشن،

SPINTEA

کوه‌ها، یخچال‌ها، رودها، جنگل‌ها و نبود راه‌ها و وسائل مواصلاتی که نتیجه آن در خود پیچیدگی و انزوای طولانی گروه‌های اتنیک این جزائر طی دهها قرن می‌باشد، چنان فلکلور ناب، دست‌ناخورده و نمونوی را در خود حفظ کرده است که موجب حیرت او شیفتگی انسان متمدن می‌گردد.

من معتقدم که این جزائر فرهنگی برای پژوهش در عرصه علوم بشری و مطالعه تمدن‌های باستانی ارزش بی‌بدیل را دارا می‌باشد. اشعار فلکلوری ساکنان این مناطق سرشار از زیبایی، شستگی، صفای انسانی و هیجان عاشقانه است و با تصاویر و زبان هنری خاص خود مشاعر شنونده را البریز از اشتیاق و لذت می‌سازند.

در یکی از فلکلورهای منظوم بلوریانا گفته میشود:

«رود جون گاو و حشی فریاد می‌زند

ای دوشیزه زیبا که در برج بالا نشسته‌ای

زلفان طلائی‌ت را بیفشان

مرا از پای انی دیوار سنگی

ببالا بکش.»

در نوار پشتون نشین مرز خاوری افغانستان آنجا که کوه‌های سلیمان در وادی‌ها و دره‌ها به سوی خاور و باختر گسترش یافته پشتون‌های با فرهنگ بسیار کهن زندگی میکنند. درینجا شبهای برات را با مراسم گوناگون جشن میگیرند. عده‌ای از جوانان، دوشیزه گان و کودکان شامگاهان بر فراز بام‌ها و تیرکش‌های قلاع و بر بلندی‌های برج و باره

مشعل‌های افروزند و توأم با آن سرودهای گوناگون دعائیه را با صدای بلند می‌خوانند. در یکی از این سروده‌ها گفته میشود:

«خدایا دل‌های ما را روشن کن
خانه‌های ما را روشن کن
روستاهای ما را روشن کن»

جمعیت ما را افزایش بد! «این نداها که همزمان از بیابان‌های گسترده تا کوه‌ها و دره‌ها در هر کوی و کوچه می‌پیچد از کجای می‌آیند؟ این اشتیاق به روشنی از بیم کدامین ظلمت سرای تاریخ در زبان‌ها و دل‌های بیابانگردان و کوه‌نشینان جاری شده است؟ این روشنی با روشنی زردشت و با مشعل افروزان بلخ بامی چه پیوند و خویشاوندی دارد و چه چیز را بیان میکند.

این پرسشها در ماهیجان ایجاد میکند و عطش ما را برای آگاهی بر گذشته ما به حیث ساکنان دائمی زمین می‌افزاید و همان دلهره فلسفی هزاران ساله را در ما بر میانگیزد: ما از کجا آمدیم و به کجا بر میگردیم!؟

کس ندانست که سر منزل مقصود کجاست

اینقدر هست که بانگ جرسی می‌آید

فلکلور افغانی که از آغاز غارنشینی انسان و تشکیل ابتدائی ترین سلول‌های اجتماعی خانواده و قبیله سر چشمه می‌گیرد یکی از گویاترین پندار

های آدم اجتماعی و پیداترین بیان تطور تاریخی او در زمین می باشد. در واقع دنیای فلکلور دنیای کتله های انسانی است. از باستان زمان تا روزگار ما کتله های انسانی چون لجه های دریایی پی دیگری به سوی آن رو آورده و در آن زیسته اند. آنها درین رفت و آمد، زیست ها و توقف ها، از اوج شادی تا فرود اندوه ها راه بریده اند. به پیروزی ها و کامگاری ها دست یافته اند و نیز از سیهروزی ها و ماکامی ها و زبونی های روزگار رنج و آزار کشیده اند و هر نسلی به نسل دیگر چون موجی به موج دیگر راه گشاده اند و هستند مروراید های این دریای مستانه که در زنجیره قرون و نسلها از گردنی به گردنی و از ساعدی به ساعدی آرایش انسانی انتقال داده اند.

فلکلور رودی را ماند که در مسیر خود از دره ها، بیابان ها و جنگلها میگذرد، طبیعت هر بخش مطابق خصوصیت خود به او شکل میدهد و رود متقابلاً طبق شکل الزامی خود آرایش و پیرایش بدانها عرضه میکند، و آب که محتوا و مضمون اصلی آب است، در عبور از گونه گونه های مسیر، ماهیت آبی خود را همچنین محفوظ داشته و تغییری در آن وارد نمیکند. گونه گونی رود چون مستی و خروش، پنهائی و کم پنهائی، چرخش و یا آرامش و غیره و غیره بر ماهیت و محتوای او اثر نمیگذارد. طوری که همین مثال استعارای گفته آمد فلکلورها در انتقال و استبدال از زمانی به زمانی و از جامعه ای به جامعه ای تغییر شکل میدهد اما تغییر ماهیت نمیدهد و به اساس همین ثبات ماهوی خود از بیان شیوه زندگی، تفکر و احساسات مردمان مربوط به

SPINTEA

محیط اجتماعی خود دست نمیکشد و مبداء خود را فراموش نمیکند. ادوارد تایلر که در زمینه های فلکلور مطالعات دلچسپی انجام داده است میگوید: «وقتی ما اعتقاد های طوائف چادر نشین را با جوامع متمدن در مقایسه قرار دهیم با اعجاب درمی یابیم که بخش های زیادی از تمدن پست با تفاوت اندک در تمدن عالی دیده میشود و در بعضی موارد کاملاً با هم شبیهند.»

هدف آن نیست که بحث حاضر را به تحقیق و توضیح تاریخ و سرچشمه های پیدایی عقاید و افکار کتله های مردم بکشانیم. بلکه میخواهیم به ثورت فشرده و ساده بگوییم که دنیای فلکلور دنیای پدیده های عینی، تجربی و حقیقی مردم است.

گارسیا لورکا در مورد اشعار کولی های اسپانیا به نام cantejondo گفته است: «این سرودها خیلی عمیق اند، عمیقتر از دلهایی که آنرا میآفرینند و از صداهایی که آن را میسرایند. این به خاطری که بی پایانند و از نسل های بسیار دور آمده اند، از آنسوی گورستان سالها، از نخستین سرشک و نخستین بوسه که به زمین میآید.»

لورکا شعر زیرین را که از سوی شبانی سروده شده معرفی کرده است:

«من بخت برگشته راه گم کرده ام

من درین کوه غمین

گمراه شده ام.

خدا را بگذار،

که رمه خود را به کلبه شما بیاورم.
در ظلمت تیره،
من بخت برگشته راه گم کرده ام!
بگذار شب را سپری کنم!
با تو در کلبه.
من راه گم کرده ام،
در دمه های کوه ها...
من بخت برگشته راه گم کرده ام».
دژ موازات این فلکلور اسپانیایی یک سرود «آغازین» فلکلوری
پشتو با این متن وجود دارد:

«په لورو غرو باندي راتاو شوو توفانونه،

ژلی اور پري

مه خه !

دلته شپه و که

پاتی شه باران دی .»

ترجمه: «بر کوه های بلند فریچیده اند توفانها

ژاله می بارد،

مرو !

شب را اینجا باش،

بمان، باران است...»

درین شعر از دلدادگی بی پناهی که در حال ترک کردن مأوای

SPINTEA

عاشق خود است، خواسته شده به نسبت شورش توفان و بارندگی که کوه‌ها را احاطه و راه‌های عبور را بسته است با دلدادۀ خود باقی بماند و شب تار توفان خیز را با وی شپری کند.

درین سرود کوه‌ها، توفان، تگرگ و باران آن التهاب و اضطراب را که بر روان دلدادۀ کوهستانی با شور و هیجان بی نظیر دامن گسترده است، انعکاس میدهد. شاعر بی نام روستایی پدیده‌های طبیعت را استادانه در خدمت بیان درونی و دگرگونی روانی خود قرار می‌دهد. خود را در طبیعت و طبیعت را در خود می‌آمیزد و عرصه را برای گفتن ناگفتنی‌ها و بیان راز و رمز عشق‌های گنگ شرق می‌گشاید. درین سرود کوتاه عنعنۀ مهمان نوازی، صراحت و جسارت عاشقانه، جلال و شکوه طبیعت با هم یکجا ترکیب و افاده شده و آشکار می‌سازد که چنان عشق شکوه‌مند در چه سرزمین و چه مردمی گل کرده است. و چنان سرزمین توفانزاد در دل دوشیزگان دره‌های بلند هندو کش چه قیامتی از دلدادگی و شیدایی، بپا کرده است. فراگیری توفان بر کوه‌ها و قله‌ها، سرازیر شدن ابرها در دهلیزهای دره‌ها، گسترش سیل‌ها بر کوره‌راه‌های مشبک کوهستانی، تاخت و تازهای دمه‌ها بر چشم انداز دور و نزدیک و عصیان فلک بر زمین و تجسم تمام آنچه از توانایی و جلال طبیعت تصویر میکشد، درین سرود مختصر فلکلوری آنقدر صادقانه و واقعی انعکاس یافته است که شنونده را بی محابا از موضوع معهود سرود عاشقانه به تماشای زیبایی و شکوه طبیعت می‌کشد. شنونده به جای میرسد که لطافت عشق و خشونت طبیعت را توأم تنفس میکند.

SPINTEA

الفنستن مورخ نامدار انگلیس گفته بود: «شک دارم که در شرق مردمانی مانند افغانان دارای احساسات عاشقانه و رویای دیده باشم».

SPINTA

ادامه دارد .